

بررسی رویکردهای جدید ابن مالک در پاره‌ای از قواعد نحوی

عبدالاحد غیبی

دانشیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

رحمت پورمحمد

استادیار دانشگاه گیلان

ناصر شفیعی*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

(۲۰۱-۲۲۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۶/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۲۰

چکیده

اگر ابن مالک را به عنوان حلقه‌ای از زنجیره به هم پیوسته تاریخ نحو مورد ارزیابی قرار دهیم، او را جزو آخرین حلقه‌های زنجیره علمای تحلیلگر و نحویان صاحب رأی خواهیم یافت؛ چرا که در روزگار وی، دیگر عصر پی‌ریزی اصول نحو سپری شده بود و نحویان، چندان حرف تازه‌ای برای گفتن نداشتند، اما بحث درباره رویکردهای جدید نحوی ابن مالک، از آن جهت اهمیت دارد که او از سویی به جهت قدرت اجتهادی و تسلطی که بر مسائل نحوی داشت تا حد امکان توانست آرای نحوی مکاتب سه گانه بصره، کوفه و بغداد را جمع نماید و دامنه اختلافات بر سر مسائل نحوی را کوتاه کند و از سوی دیگر به واسطه قوه حافظه و آگاهی وسیعی که بر لغت، کلام عرب و قراءات شاذ و نادر داشت، توانست با تکیه بر نقل و سماع، در مسائل نحوی به نتایج بصریان برسد. بررسی روش نحوی ابن مالک از بعد سومی نیز حائز اهمیت است؛ چرا که او در انتخاب شواهد نحوی، علاوه بر آیات قرآنی و اشعار کهن از احادیث نبوی نیز کمک گرفت، حال آنکه میان نحویان در اینکه آیا حدیث می‌تواند شاهد نحوی باشد یا خیر، اختلاف نظر وجود داشت.

واژه‌های کلیدی: رویکردهای جدید، مکاتب نحوی، شواهد نحوی، ابن مالک، سماع.

۱- مقدمه

همچنان که روشن است علم نحو برای اصلاح کلام عرب، جلوگیری از خطا و اشتباه در آن، چگونگی گفتار و نوشتار درست و نیز با هدف اجتناب از نفوذ لحن و غلط در قرائت قرآن وضع شد. بصریان، اولین کسانی بودند که در این زمینه سخن گفتند و قواعد نحوی خویش را بر اساس نظم و نثر شعرای جاهلی و عرب‌های خالص که زبانشان با غیر عرب‌ها آمیخته نگشته بود، پایه‌گذاری کردند. سپس کوفیان، مکتبی متمایز از بصره بنا نهادند که در تدوین قواعد خویش، به دقت و شدت بصریان عمل نمی‌کردند، بلکه برعکس، گاهی حتی قول ضعیف را نیز پایه استدلال‌های خود قرار می‌دادند. مکتب بغداد و مکتب‌های نحوی دیگر هر یک به سهم خود در بدست دادن خدمات و پرورش علمای بزرگ در علم نحو، نقش داشتند که بیان آن از وسع و حد مقاله حاضر، خارج است.

ابن مالک در نحو دارای روشی خاص بود و از هیچ مکتبی بطور کامل و مداوم، تقلید نمی‌کرد؛ بلکه اندیشه‌ای را که درست می‌دید برمی‌گزید، خواه آن حقیقت برخاسته از اندیشه بصریان باشد و یا ثمره مباحث کوفیان. آرای نحوی او به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱) آرای شخصی؛ یعنی آرای که وی به تنهایی و بر اساس استقراء و تتبع شخصی خویش به آن‌ها دست یافته است ۲) آرای اجتهادی؛ یعنی آرای که ابن مالک از میان آرای علمای پیشین برگزیده و بر دیگر آراء ترجیح داده است. علاوه بر این، ابن مالک در انتخاب شواهد نحوی نیز، روش خاصی را دنبال کرده است، بدین صورت که وی در انتخاب شواهد نحوی، علاوه بر آیات قرآنی و اشعار کهن، از احادیث نبوی نیز کمک گرفته و قواعد نحوی خود را بر پایه آن‌ها وضع کرده که این امر اعتراض برخی معاصرانش را برانگیخته است.

۱-۱- پیشینه تحقیق

بر اساس بررسی‌هایی که نگارندگان در زمینه پیشینه موضوع به انجام رسانیده‌اند، چندین کتاب و مقاله در خصوص اندیشه‌های نحوی ابن مالک تألیف شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: الف) کتاب‌ها: ۱) أصول النحو عند ابن مالک از خالد سعد شعبان

۲) خصائص مذهب الأندلس النحوي خلال القرن السابع الهجري از عبد القادر رحيم الهبتي (ب) مقالات: ۱- صناعة الشاهد الشعري عند ابن مالك. از نادر العذاري. ۲- مع إمام النحو ابن مالك الأندلسي. از حسن موسى الشاعر. ۳- ردود ابن مالك على التّحاة. از فارغ غانم، جامعة إب اليمن، ۲۰۰۹ م

۲- زندگانی ابن مالک (۶۰۰-۶۷۲هـ)

محمد بن عبدالله بن مالك الطائي الأندلسي الحياي المالكى الشافعي، ملقب به جمال‌الدین و مکنی به ابو عبدالله است. وی بنا بر گفته بیشتر مورخان در یکی از شهرهای مهم اندلس به نام «جیان» دیده به جهان گشوده است. تاریخ ولادت ابن مالک دقیقاً مشخص نیست. بیشتر مورخان سال ولادت او را حدود ۶۰۰ هجری دانسته‌اند. (السبکی، بی تا: ۲۷۵/۵) از خانواده ابن مالک، اطلاع چندانی در دست نیست. از منابع و مراجع چنین به دست می‌آید که او پس از این که در دمشق سکنا گزید، در حدود سال ۶۴۰ هجری یا کمی قبل از آن با دختری ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند به نام‌های بدرالدین و تقی‌الدین اسد شد. بدرالدین بنا به نقل صفدی، فردی تیزهوش و پرحافظه و امام نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض و منطق بود که بر «لامیه»، «کافیة» و «الفیه» پدرش شرح مفصلی نگاشت. (العکاو، ۱۹۹۳: ۱۰۸) تقی‌الدین دیگر پسر ابن مالک در علم نحو مهارتی نداشت. او در سن جوانی و در ایام زندگی پدرش درگذشت. (همان جا) در اینکه ابن مالک در دمشق وفات یافته، هیچ اختلافی نیست. بیشتر مورخان و سیره‌نویسان در سال وفات ابن مالک اتفاق نظر دارند و معتقدند که وی، به سال ۶۷۲ هجری از دنیا رخت بر بسته است. اشمونی گفته است که ابن مالک در ۱۲ شعبان ۶۷۲ هجری وفات کرد و در مسجد جامع اموی در دمشق بر او نماز گزارده شد و در دامنه کوه «قاسیون» به خاک سپرده شد. (الصبان، بی تا: ۱/ ۷۸) البته به نقل از ابن غازی در بیت زیر، تاریخ وفات ابن مالک با حروف ابجد و حساب جمل این چنین بیان شده است:

قَدْ خَبِعَ ابْنُ مَالِكٍ فِي «خَبْعًا»^۱ وَهُوَ ابْنُ عَهْ^۲ كَذَا وَعَى مَن قَدْ وَعَى^۳

(همان: ۳/۱-۴)

۳- ابن مالک و مذاهب نحوی

قدرت اجتهادی ابن مالک و تسلطش بر مسائل نحوی، او را به درجه‌ای از این علم رسانده بود که با جرأت، نظرات پیشگامان نحو را تحلیل می‌نمود و با پیوند اجزا به یکدیگر، قالب نوینی از مسائل را به دست می‌داد. ابن مالک از یک سو به تلفیق مباحث صرفی، لغوی و نحوی - که قبل از او نیز رواج داشته است - پرداخته است که ابواب مختلف کتب «الفیه، تسهیل الفوائد و مخصوصاً شرح التسهیل» شاهد این مدعا است. برای مثال، او در بحث مصدر از عمل آن، و در باب إعراب مثنی و جمع، از انواع جمع سخن به میان آورده است. این گونه تلفیق در مباحث صرف و نحو - که قبل از ابن مالک نیز رواج داشته است - فهم مطالب را برای مخاطب تسهیل می‌نماید. (شعبان، ۲۰۰۹: ۱۲)

از سوی دیگر، او - علاوه بر تلفیق در مباحث - به تجمیع نظرات مکاتب سه‌گانه (بصره، کوفه و بغداد) نیز پرداخته است. برای اثبات این مدعا بهتر است سخن سیوطی مد نظر قرار داده شود. سیوطی درباره روش نحوی ابن مالک چنین باب سخن گشوده است: «روشی که ابن مالک در نحو پیش‌رو دارد، حد واسط روش نحویان بصره و کوفه است. کوفیان بر جمله‌های شاذ و کم یاب قیاس می‌کردند و بصریان به تأویلات بعید و دور از ذهن روی می‌آوردند. اما ابن مالک، نه به تاویل جملات شاذ روی می‌آورد و نه اینکه بر آن جمله‌ها قیاس می‌کرد، بلکه حکم به شاذ و ضرورت بودن آن جمله‌ها می‌داد»^۴ (السیوطی، ۱۳۱۰: ۸۳). با اندک تاملی در آثار ابن مالک (الفیه، تسهیل الفوائد و شرح التسهیل) می‌توان دریافت که سیوطی، عصاره سخن را درباره روش نحوی ابن مالک گفته است که موارد زیر بر قدرت اجتهادی وی گواه است:

الف) تعریف عطف بیان

بنا بر عقیده کوفیان، جایز است که عطف بیان و متبوع آن نکره باشد، مانند آیه: «توقد من شجرة مباركة زيتونة» (نور: ۳۵) شاهد در این آیه (شجرة مباركة) و (زيتونة) است که در آن تابع و متبوع هر دو نکره‌اند. اما بنا بر گفته شلوبین، بصریان بر این باورند که تابع و متبوع در عطف بیان باید معرفه باشند. (ابن هشام، بی‌تا: ۳۴۸/۳). ابن مالک در الفیه، نظر دو مکتب بصره و کوفه را جمع کرده و درباره کاربرد مذکور چنین آورده است:

فَقَدَ يَكُونَانِ مُنْكَرِينَ كَمَا يَكُونَانِ مُعَرَّفِينَ^۵

(ابن مالک، ۱۹۹۰: ۳/۳۲۶)

ابن مالک در اثبات عقیده خود- جواز نکره بودن تابع و متبوع در عطف بیان- می‌گوید:
«از آنجا که نکره، مفید ابهام است، بیشتر از معارف نیازمند آشکار شدن است.» (همان جا)

ب) عطف عامل محذوف و بقای معمول آن

بنا بر عقیده بیشتر نحویان، عطف در آیه «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۶ (حشر: ۹) از نوع عطف جمله به جمله است که فعلش در تقدیر است و به سبب دلالت جمله ماقبل، نیازی به ظهور فعل مقدر نیست و تقدیرش چنین است: «اعْتَقَدُوا الْإِيمَانَ أَوْ اِكْتَسَبُوا الْإِيمَانَ». برخی دیگر از نحویان نیز بر این باورند که عطف در آیه فوق و نظایر آن، از نوع عطف مفرد است؛ این گروه از نحویان گفته‌اند: «فعل اول معنایی را در بردارد که به وسیله آن معنی، بر کلمه دوم (الایمان) مسلط می‌شود و به عقیده آنان در این آیه «تَبَوَّءُوا» به معنای «آثروا» است، به همین جهت بر معطوف «ایمان» نیز مسلط شده است» (السیوطی، ۱۴۱۸: ۱۵۹/۳). ابن مالک درباره کاربرد مذکور می‌گوید: «عطف عامل محذوف و بقای معمولش بر عامل ظاهری که معنای واحدی آن دو را جمع می‌کند، جایز است»^۷ (ابن مالک، ۱۹۹۰: ۳۵۰/۳). او، برای این نوع عطف، بیت زیر را شاهد آورده است:

إِذَا مَا الْغَانِيَاتُ بَرَزْنَ يَوْمًا وَرَجَّجْنَ الْحَوَاجِبَ وَالْعِيُونَا^۸

(همان جا)

شاهد در بیت فوق «وَرَجَّجْنَ الْحَوَاجِبَ وَالْعِيُونَا» است که در آن عامل نصب «العیونا» فعل «كَحَّلْنَ» بوده که به «رَجَّجْنَ» عطف شده است و به جهت وجود وجه مشترک معنوی میان آن دو، فعل حذف گردیده است. (جامع دو فعل «كَحَّلْنَ» و «رَجَّجْنَ» تحسین و زیبایی است.) همان‌طور که در آیه فوق نیز به سبب وجود مشابهت معنایی بین فعل «تَبَوَّءُوا» و فعل مقدر «لَا زَمُوا يَا أَلْفُوا» تنها به آوردن فعل اول اکتفا شده است. ابوحیان می‌گوید: «ابن مالک در کاربرد مذکور، از تجمیع دو مکتب، روش دیگری به وجود آورده است»^۹ (الغرناطي الاندلسي، ۱۹۹۸: ۴/۱۹۸۳).

ج) دخول «ال» بر سر فعل مضارع

از دیگر مواردی که ابن مالک برخلاف کوفیان و بصریان حکم به شاذ و نادر بودن قاعده‌ای داده است، دخول «ال» بر سر فعل مضارع است که در این باره می‌گوید:

وصفة صريحة صلة ال وكونها بمعرب الأفعال قل^{۱۱}

(ابن عقیل، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۵)

با وجود اینکه، کوفیان دخول «ال» را بر سر فعل مضارع در حال اختیار، جایز می‌دانند و بصریان، کاربرد آن را در حالت ضرورت نیز قبیح و برخلاف قاعده می‌دانند، ابن مالک دخول «ال» را در موارد نادر، جایز دانسته و برای اثبات نظر خود شعر فرزدق را شاهد آورده است.

ما أنت بالحكم الترضي حكومتُهُ ولا الأصيل ولا ذی الرأي والجدل^{۱۲}

(همان: ۱۲۶)

شاهد در بیت فوق «الترضي حكومتُهُ» است که شاعر در آن، جمله فعلیه‌ای را که فعل آن مضارع است، صلة «ال» موصول گردانیده است. ابن هشام درباره این روش ابن مالک می‌گوید: «این روشی است که پژوهشگران پیش رو دارند و این بهترین روش است»^{۱۲} (السیوطی، ۱۳۱۰: ۲۶).

۴- ابن مالک و شواهد نحوی

علم نحو همچون همه قواعد دستوری، نیازمند برهانی سماعی است که از سرچشمه‌های ناب و اصلی زبان نشأت گرفته باشد. سماع یکی از اصول علم نحو است و منظور از آن، تمامی اسلوب‌های کلامی فصیحی است که به صورت صحیح از عرب‌ها نقل شده است. ابن انباری از عنوان «سماع» به عنوان «نقل» یاد کرده و در تعریف آن گفته است: «کلام عربی فصیح عبارت از نقل‌ها و روایات صحیحی است که به مرور زمان زیاد شده‌اند»^{۱۳} (شعبان، ۲۰۰۹: ۱۸). نحویان در پی‌ریزی اصول و قواعد نحوی از انواع مختلف نقل و سماع بهره جسته‌اند. انواعی همچون: ۱- قرآن کریم ۲- احادیث نبوی ۳- کلام عرب: اعم از مثنوی و منظوم. میان علما، درباره میزان فصاحت انواع سه‌گانه فوق و در اینکه آیا احادیث می‌توانند قواعد نحوی را پی‌ریزی کنند؟ اختلاف نظر وجود دارد (همان: ۱۹-۲۰).

مقاله حاضر سعی دارد روش نحوی ابن مالک را از نظر استعمال شواهد ارزیابی کند:

۱- احتجاج به قرآن و قراءات

همه نحویان و لغویان بر این باورند که قرآن کریم یکی از اساسی‌ترین منابع برای وضع قواعد نحوی است. فراء می‌گوید: «همانا قرآن، واضح‌تر و محکم‌تر از شعر برای احتجاج است»^{۱۴} (الفراء، ۱۹۸۰: ۱۴/۱). زجاج نیز در این باره می‌گوید: «قرآن کتابی واضح است و در آن، لحن (خطای نحوی) نیست و سخنی واضح‌تر و روان‌تر از آن در کلام عرب وجود ندارد»^{۱۵} (الزجاج، ۱۹۹۴: ۸۱/۱-۸۲). رازی نیز در تثبیت این ادعا گفته است: «اگر جایز است در اثبات قواعد زبان و تایید آن به شعر مجهول احتجاج کنیم، پس اثبات زبان با استشهاد به قرآن، سزاوارتر از احتجاج به شعر است»^{۱۶} (عبدالعزیز، ۱۹۹۵: ۵۵). ولولستون^{۱۷} در کتاب «تاریخ اللغات السامیة» می‌گوید: «لغت قرآن قبل از تمامی آثار و تالیفاتی که در شمال شبه جزیره عربستان و مخصوصاً در حجاز گردآوری شده‌اند، به دست ما رسیده است و تدوین آن از سابقه بیشتری نسبت به شعر جاهلی برخوردار است؛ بنابراین، در اثبات لغات و وضع قواعد، لازم است قبل از هر چیز بدان توجه کنیم و آن را مبدأ پژوهش‌های خود قرار دهیم» (همان: ۵۶). خود قرآن نیز چنین فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (الزخرف: ۲۹).

نکته قابل توجه دیگر اینکه، بیشتر آیات قرآن به زبان قریشیان نازل شده است که به تعبیر فارابی، از حیث تلفظ، فصیح‌ترین زبان عرب‌ها و از بعد نطق و گویش، روان‌ترین و گویاترین آنهاست؛ به همین دلیل میان نحویان در احتجاج به قرآن هیچ اختلاف نظری وجود ندارد (شعبان، ۲۰۰۹: ۲۱). اما نحویان در جواز استشهاد به قراءات، نظر خوب و مطلوبی ندارند. آنان طبق روال معمول خود که در شواهدشان برای اثبات قواعد نحو سخت‌گیری می‌کردند، به قراءات نیز به نظر شک و تردید نگریسته‌اند. خدیجه حدیثی صاحب کتاب «موقف النحاة من الاحتجاج بالحديث» در تأیید این مدعا می‌گوید: «استشهاد به قراءات شاذ و نادر، جزو روش نحویان بصره نیست» (الحدیثی، ۱۹۷۴: ۱۳۸-۱۴۱). ابن مالک نیز همچون کوفیان، علاوه بر استشهاد به قرآن کریم، همه قراءات را- اعم از قراءات متواتر یا شاذ و نادر- شاهد قرار داده است.

۱-۲- شواهد قراءات در نظر ابن مالک

از شواهد قراءات نزد ابن مالک می‌توان به موارد ذیل، استناد کرد:

الف) گاهی تاء تأنیث از مضاف، حذف می‌شود به شرط اینکه با حذف آن، مخاطب دچار اشتباه و شبهه نشود. مانند حذف (تاء) از (ابنة)، به شرطی که خواننده به هنگام قرائت، در تشخیص مذکر و مؤنث بودن این کلمه، دچار شبهه و تردید نگردد. به عنوان نمونه ابن مالک در آیه: «ولو أرادوا الخروجَ لأعدوا لهُ عُدَّةً»^{۱۸} (توبه: ۴۶)، قرائت برخی از قاریان را مورد استشهاد قرار داده، حال آنکه بنا بر قرائت جمهور، واژه «عُدَّة» به صورت «عُدَّة» روایت شده است (ابن مالک، ۱۹۹۰: ۲۲۴/۳).

ب) گاهی مضاف‌الیه بعد از حذف مضاف، مجرور می‌شود، در صورتی که قرینه‌ای بر حذف مضاف دلالت کند. ابن مالک در اثبات عقیده مذکور به قرائت سلیمان بن جماز المدنی در آیه: «واللهُ یُریدُ الآخرةَ» (أنفال: ۶۷) احتجاج کرده است. تقدیر آیه فوق چنین است: «ثُریدونَ عرضَ الدنیا واللهُ یُریدُ عرضَ الآخرةَ» (همان: ۲۷۱).

ت) اضافه مصدر به مفعول و رفع فاعل: کمتر پیش می‌آید که مصدر به مفعول خود اضافه شود و فاعلش را مرفوع سازد. در قرآن چنین کاربردی نیامده است مگر در قرائت ابن عامر به ضم دال و همزه در آیه: «ذکرُ رحمتِ ربِّکَ عبْدُهُ زکریاءُ»^{۱۹} (مریم: ۲) (همان: ۱۱۸) (ث) نیابت غیر مفعول به، با وجود مفعول به: بنا بر عقیده کوفیان، با وجود مفعول به در جمله - خواه مقدم باشد یا موخر - جایز است مفعول مطلق، نایب فاعل شود، مانند «ضربَ ضرباً شدیداً زیداً، و ضربَ زیداً ضرباً شدیداً: زید زده شد زدن سخت» (الصَّبَان، بی تا: ۹۷/۲)، اما بر اساس عقیده بصریان - به جز اخفش - هرگاه پس از فعل مجهول، علاوه بر مفعول به، مصدر یا جار و مجرور وجود داشته باشد، مفعول به نایب فاعل واقع می‌شود، مانند: «ضربَ زیداً ضرباً شدیداً یومَ الجمعة: زید روز جمعه زده شد، زدن سخت» (همانجا). ابن مالک نیز همچون کوفیان، کاربرد مذکور را جایز می‌داند، وی برای بیان نیابت غیر مفعول به، با وجود مفعول به، به قرائت ابو جعفر در آیه: «لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون» (الجنائین: ۱۴) احتجاج کرده است. در این آیه، جار و مجرور «بما کانوا یکسبون» نایب فاعل «یجزی» است، با وجود اینکه مفعول به «قوماً» در جمله

موجود است (الصَّبَان، بی‌تا: ۱۲۸/۲).

ابن مالک در این باره در الفیه چنین آورده است:

وَلَا يُتَوَّبُ بَعْضُ هَذِي، إِنْ وُجِدَ فِي اللَّفْظِ مَفْعُولٌ بِهِ وَقَدِيرٌ^{۲۰}

(ابن عقیل، ۱۳۷۵: ۳۹۹/۱)

ج) حذف نون در فعل مضارع «یکون»: ابن مالک در آیه: «لَمْ يَكُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (النحل: ۱۲۰) به قرائت یونس احتجاج کرده و آن را قیاس قرار داده و می‌گوید: «هرگاه فعل مضارع «کان» مجزوم شود و به ضمیر نصب متصل نباشد، جایز است که «نون» از آخر آن حذف گردد» (ابن مالک، ۱۹۹۰: ۳۶۶/۱).

ح) استعمال «علی» به معنای «باء»: ابن مالک در آیه «حَقِيقٌ عَلِيٌّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^{۲۱} (أعراف: ۱۰۵) می‌گوید «علی» در آیه فوق به معنای «با» آمده است و تقدیرش چنین است: «بِأَلَا أَقُولَ». اَبِي بِن كَعْب نِيْز آيَه فَوْق رَا چنين قرائت کرده است: «حَقِيقٌ بِأَلَا أَقُولَ...» بدین ترتیب قرائت اَبِي بِن كَعْب در واقع تفسیری بر قرائت قراء سبع است و درستی قول ابن مالک را تایید می‌کند (ابن مالک، ۱۹۹۰: ۱۶۵/۳).

۳-۱- ضرورت بررسی رویکرد نحوی ابن مالک در زمینه قراءات

بررسی رویکرد نحوی ابن مالک در زمینه قرآن و قراءات از چندین جهت حائز اهمیت است؛ چرا که این پژوهش، ضعف استشهاد قرآنی نزد کوفیان و بصریان را آشکار می‌کند، بدین ترتیب که آنان در ظاهر سخنشان، قرآن کریم را یکی از اساسی‌ترین منابع در وضع قواعد نحوی خود بر می‌شمردند، حال آنکه با مقایسه شواهد شعری آنان با شواهد قرآنی‌شان به نتیجه‌ای متناقض دست می‌یابیم. خالد شعبان در این باره می‌گوید: «نحویان پذیرفته‌اند که قرآن و قراءات به عنوان یکی از بهترین منابع مورد اعتماد در استشادات نحویند، اما وقتی شواهد نحوی آنان مورد مراجعه و تطبیق قرار می‌گیرد، مشخص می‌شود که در مقام عمل بر خلاف نظریه خودشان، به منابعی غیر از قرآن احتجاج کرده‌اند»^{۲۲} (همان: ۱۴۰). به عبارتی هر چند نحویان از ابتدای امر، معتقدند که در اثبات و تایید قواعد زبان عربی جایز است به قرآن و قراءات مختلف آن احتجاج شود، اما در مقام مقایسه و تطبیق معلوم می‌شود که بسیاری از آنان برخلاف عقیده خودشان

در اثبات قواعد زبان، به منابع دیگری رجوع کرده‌اند. وی در اثبات این مدعا می‌گوید: «الکتاب سیبویه قدیمی‌ترین و بارزترین کتاب نحوی است که در آن عدد شواهد شعری به حدود ۱۰۶۲ بیت می‌رسد، در حالی که شواهد قرآنی در کتاب مذکور حدود ۳۷۳ آیه است» (همانجا). ابن مالک - برخلاف سایر نحویان - به حق، قرآن را فصیح‌ترین انواع نثر دانسته و آن را در رأس سایر منابعی قرار داده که در قواعد نحوی خود بر آن‌ها احتجاج می‌کند، به طوری که نگارندگان با یک بررسی آماری بدین نتیجه رسیده‌اند که شواهد قرآنی ابن مالک در کتاب «شرح التسهیل» تقریباً چهار برابر شواهد قرآنی سیبویه در «الکتاب» است. از سوی دیگر، ابن مالک - برخلاف نحویان بصری - به سبب اطلاع وسیعی که بر قراءات داشته، قراءات را یکی از منابع مهم در بحث نحوی و لغوی خود قرار داده و بر اساس آن‌ها قیاس کرده است؛ هر چند که وی در مکتب نحوی خود بیشتر متمایل به بصریان بوده است.

پژوهش مذکور در زمینه قراءات از بعد دیگری نیز حائز اهمیت است و آن اینکه بیشتر نحویانی که پس از ابن‌مالک آمده‌اند، رویکرد نحوی او را در زمینه قراءات مقبول دانسته‌اند. سیوطی می‌گوید: «جایز است که در اثبات زبان به قرآن و قراءات مختلف آن احتجاج شود؛ خواه قرائت از قراءات متواتر باشد و خواه شاذ و نادر»^{۲۳} (سیوطی، ۱۳۱۰: ۱۸). صاحب «البحر المحیط» نیز بر این باور است: «همه قراءات سبع درست است و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است و در زبان تازی مقبول است»^{۲۴} (الفرناطی الاندلسی، ۱۹۹۸: ۲۶۵/۲). زرکشی درباره اینک قراءات را می‌توان به عنوان منبعی برای اثبات قواعد نحوی مورد استشهاد قرار داد، بهترین قول را بیان کرده است: «قرآن و قراءات دو حقیقت متفاوتند: قرآن کلام خداست که برای اعجاز و بیان بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و قراءات همان وحیند با کمی تفاوت در حروف و تخفیف و تشدید»^{۲۵} (السیوطی، ۱۹۷۴: ۲۷۳/۱).

۲- احتجاج به حدیث

۲-۱- احتجاج به حدیث در قرون اولیه اسلام

با اندک تاملی در کتب نحوی قدیم می‌توان دریافت که با وجود منع کتابت حدیث در

زمان خلیفه دوم^{۲۶}، احتجاج به حدیث در میان پیشگامان نحو رواج داشته است. مطالعاتی که پژوهشگران نحوی بر کتاب سیبویه انجام داده‌اند، نشان می‌دهد که وی نیز در قواعد نحوی خود به احادیث احتجاج کرده است. بنا بر گفته احمد مکی الانصاری - علاوه بر سیبویه - فراء نیز در مواردی چند به احادیث احتجاج کرده است: «فراء به حدیث استناد کرده و در وضع قواعد زبان بدان احتجاج کرده است»^{۲۷} (الحدیثی، ۱۹۷۴: ۷۹). عبدالفتاح شلبی نیز می‌گوید: «ابو علی فارسی در احتجاج به حدیث و استشهاد بدان در قواعد زبان و نحو و صرف بر ابن خروف پیشی گرفته است»^{۲۸} (همان: ۱۳۰).

۲-۲- احتجاج به حدیث از آغاز قرن هفتم

تا اواخر قرن ششم، این رویکرد نحوی درباره احادیث رایج بود، اما با آغاز قرن هفتم و آشنایی بیشتر نحویان با کتب حدیث و افزایش تالیفات در زمینه علوم حدیث و ...، میان علما در احتجاج به حدیث اختلاف نظر به وجود آمد:

الف) برخی از آنان معتقد بودند که استناد به حدیث، مطلقاً جایز نیست. از مشاهیر آنان می‌توان، علی بن محمد ایشبیلی معروف به «ابن الضائع» و اثیرالدین محمد بن یوسف، معروف به «ابو حیان اندلسی» را نام برد. اینان اسباب مخالفتشان را در احتجاج به حدیث، چنین بیان می‌کردند: اول این که راویان حدیث، نقل به معنی را جایز می‌دانستند و عین الفاظ پیامبر (ص) را مکتوب نمی‌کردند، به همین جهت یک واقعه در زمان رسول اکرم (ص) به الفاظ مختلفی نقل می‌شد. برای نمونه، حدیث: «زَوَّجْتُكُمَا بَمَا مَعَكُمِنَ الْقُرْآنِ»، در روایات دیگر به صورت «ملکتکها بما معک من القرآن» و «خُذْهَا بَمَا مَعَكُمِنَ...» آمده است. در حالی که پیامبر اکرم (ص) هرگز همه این الفاظ را به کار نبرده، چه بسا آنان الفاظی مشابه الفاظ یاد شده را فرموده و راویان، مراد و منظور حضرت را نقل کرده‌اند، نه عین لفظ وی را؛ چرا که در نقل حدیث، مطلوب همان معناست، نه لفظ. ثانیاً بیشتر راویان، غیر عرب بودند و زبان عربی را به فصاحت نمی‌دانستند؛ بنابراین ناخواسته در نقل احادیث مروی از پیامبر (ص) دچار لغزش و لحن می‌شدند (خوام، ۱۹۹۸: ۶-۷).

ب) گروهی دیگر از نحویان نیز نه کاملاً مخالف کاربرد مذکور بودند و نه بطور کامل

موافق، بلکه حد وسط را اختیار کرده بودند. از نمایندگان آنان، ابواسحاق الشاطبی و سیوطی را می‌توان نام برد. شاطبی می‌گوید: «احادیث بر دو قسم‌اند: ۱) احادیثی که راویان، بیشتر نقل به معنی را در آن‌ها مورد عنایت قرار می‌دهند که بنا بر عقیده لغویان احتجاج بر این قسم از احادیث صحیح نیست ۲) احادیثی که راویان بیشتر به لفظ و درجه فصاحت آن‌ها توجه دارند که بنا بر عقیده اهل لغت و نحویان احتجاج بر این قسم از احادیث بلامانع است» (همان: ۱۰).

ج) گروهی دیگر نیز، به طور مطلق، استناد به حدیث را در لغت جایز دانسته و آن را از اصولی بر شمرده‌اند که در بررسی الفاظ و پی‌ریزی قواعد به آن رجوع می‌شود. در رأس آنان، ابن‌مالک و ابن‌هشام قرار داشتند که بدر دمامینی در «شرح تسهیل» و علامه ابن طیب در «شرح کتاب الاقتراح» و نیز در کتاب «تحریر الروایة» به یاری آنان برخاسته‌اند. ابن طیب، نحویانی چون جوهری، ابن سیده، ابن فارس، ابن خروف، ابن جنی و سهیلی را از طرفداران استناد به حدیث قلمداد کرده و نوشته است: «هیچ یک از دانشمندان عربیت با این نظریه مخالفت نکرده‌اند، جز شیخ ابوحنیان در شرح التسهیل و ابوالحسن الضائع در شرح الجمل که جلال‌الدین سیوطی نیز از آن دو پیروی کرده است» (خوام، ۱۹۹۸: ۷).

موافقان نظریه فوق در اثبات عقیده خود، می‌گویند: مگر در کلام عرب سخنی بلیغ‌تر از سخن پیامبر(ص) وجود دارد که قبل از حدیث بدان استناد شود، همچنین آنان غیر عرب بودن راویان را دلیل متقنی بر ضعف احادیث نمی‌دانند؛ چرا که بسیاری از بانیان علم نحو همچون سیبویه، ابوعلی فارسی، ... خود غیر عرب بوده‌اند، اما با وجود این، قواعد نحوی، قیاس و تعلیل و... نتیجه اندیشه خود آنان بوده است. اینان همچنین گفته‌اند که احادیث از جهت سند نیز از اشعار منقول عرب درست‌ترند؛ چرا که راویان، الفاظ حدیث را از فصیح‌ترین عرب‌ها نقل می‌کنند، و حال آنکه اهل لغت به نقل از یک شخص مجهول نیز اکتفا می‌کنند (همان: ۵-۶).

۲-۳- موضع ابن‌مالک نسبت به احادیث

در اینکه ابن‌مالک اولین کسی بوده که در پی‌ریزی قواعد نحوی به احادیث استناد

کرده یا شخصی دیگر، اطلاع چندانی در دست نیست؛ جز این که ابوحنیفان اندلسی - شاگرد ابن‌الضائع - گفته است: «ابن مالک اولین کسی بوده که قواعد نحوی خود را بر پایه احادیث وضع کرده و آنها را اساس قیاس در تدوین احکام نحوی و اثبات لغات قرار داده است، اما از طرفی هم خود ابوالحسن بن الضائع، ابن خروف را اولین پیشرو این جنبش قلمداد کرده است» (الحدیثی، ۱۹۷۴: ۲۱۲). با توجه به دلایلی که در ذیل به آنها اشاره خواهد شد، ابن مالک را می‌توان یکی از پیشگامان این جنبش در نحو عربی به شمار آورد: (۱) ابن مالک یکی از حدیث شناسان صاحب نام زمان خود بود، به طوری که صلاح صفدی درباره او می‌گوید: «ابن مالک از پیشوایان آگاه به علم حدیث بود»^{۲۹} (فجال، ۱۹۹۷: ۱۱۰). هم‌چنین احمد بدوی نیز در تأیید این مدعا گفته است: «ابن مالک در باب حدیث تعمق بسیار کرده و در باب شناخت این علم، زحمات زیادی را متحمل شده است»^{۳۰} (شعبان، ۲۰۰۹: ۸۴). (۲) ابن مالک برای احادیثی که مشکل اعرابی داشته‌اند وجوهی را ذکر کرده، مبنی بر اینکه این احادیث صحیح‌اند و آنها را در کتابی تحت عنوان «شواهد التوضیح والتصحیح لِمَشْكَلاتِ - الجامع الصحیح» گرد آورده است. همه این قرائن، شهادت می‌دهند که ابن مالک در علم حدیث به آن مقام علمی رسیده بود که به آسانی احادیث جعلی را از احادیث حقیقی تشخیص دهد و در پی‌ریزی قواعد نحوی و لغوی خود بر اساس احادیث به خطا نیافتند؛ حال آنکه واضعان علم نحو، در ایام قدیم همچون سیبویه، اخفش، مبرد و... به سبب عدم اطلاع بر این علم هرگز قادر به چنین کاری نبوده‌اند. پس هرگز درست نیست که عدم توانایی آنان را در باب مذکور بمعنای رد احتجاج به حدیث از طرف آنان قلمداد کنیم (فجال، ۱۹۹۷: ۱۱۰).

جستار حاضر، در ادامه بحث به بررسی قواعدی از نحو می‌پردازد که ابن مالک در آنها به احادیث استشهاد کرده است:

۱- استعمال إذ به جای إذا و برعکس

جمهور نحویان بر این باورند که «إذ» ظرف است برای زمان ماضی، و «إذا» ظرف برای زمان آینده. بنابراین در کاربرد «إذ» به جای «إذا» و بر عکس آن، میان نحویان

اختلاف نظر است: زمخشری و بسیاری از نحویان دیگر، کاربرد مذکور را جایز نمی‌دانند. (الزمخشری، ۱۹۹۸: ۳۶۰/۵). اما ابن مالک کاربرد مذکور را جایز دانسته و در اثبات درستی عقیده خود به حدیث منقول از ورقة بن نوفل استناد کرده است: «یا لیتنی أكون حياً إذ يُخرج قومك»^{۳۱} (ابن مالک، بی‌تا: ۷۰) شاهد در حدیث فوق «إذ يُخرج قومك» است که در آن «إذ» به جای «إذا» آمده است.

۳- ثبوت خبر «لولا»

بنا بر عقیده گروهی از نحویان، هرگاه پس از «لولا» امتناعیه، اسم مرفوعی بیاید، حذف خبر پس از آن واجب است، مانند: «لولا زید لآتیک» که تقدیرش چنین است: «لولا زید موجود لآتیک» (فجال، ۱۹۹۷: ۱۷۲) ابن مالک - برخلاف این گروه از نحویان - درباره کاربرد مذکور در الفیه چنین آورده است.

و بعد لولا غالباً حذف الخبر حتمّ وفي نصّ يمين ذّا استقر^{۳۲}
(ابن عقیل، ۱۳۷۵: ۱۹۳/۱)

از سخن ابن مالک - غالباً حذف خبر واجب است - چنین بر می‌آید که وی معتقد است، بعضی مواقع نیز ذکر خبر - به مانند حذف آن - جایز است و برای اثبات درستی عقیده خود به حدیث زیر استناد کرده است: «لولا قومك حديثو عهد بكفر لآست البيت علي قواعد إبراهيم»^{۳۳} (فجال، ۱۹۹۷: ۲۷). شاهد در این روایت «حديثو عهد» است که بعد از لولا، در مقام خبر ذکر شده است.

۴- حذف «فاء» از جواب شرط

جمهور نحویان بر این باورند که هرگاه جواب شرط، صلاحیت شرط را نداشته باشد، واجب است با فاء جواب همراه گردد تا اینکه ارتباط آن با فعل شرط آشکار شود. مانند: «إن جاء زيد فاضربه». به عقیده آنان حذف فاء در این شرایط جایز نیست مگر به ضرورت شعری. نمونه حذف آن در بیت زیر است:

مَنْ يَفْعَلِ الْحَسَنَاتِ اللَّهُ يَشْكُرُهَا وَالشَّرُّ بِالشَّرِّ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلَانِ^{۳۴}

شاهد در بیت فوق «الله يشكرها» است که فاء جزا از آن به جهت ضرورت شعری حذف شده است» (الصّبّان، بی‌تا: ۳۱/۴). ابن مالک معتقد است که گاهی فاء جزا - آنگاه که

جواب شرط صلاحیت شرط را نداشته باشد- بدون هیچ ضرورتی حذف می‌شود. مانند حدیث «إِنَّكَ إِنْ تَرَكْتَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً»^{۳۵} در این حدیث، فاء جزا به همراه مبتدا از کلام حذف شده که تقدیرش چنین است: «إِنْ تَرَكْتَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ...» (ابن مالک، بی تا: ۹۹-۱۰۰).

ابن مالک همچنین در تثبیت درستی عقیده خود، حدیث «فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا وَإِلَّا اسْتَمْتَع بِهَا» را نیز مورد استشهاد قرار می‌دهد. در حدیث فوق، دو جمله شرطیه وجود دارد که از جمله اول، جواب شرط، و از جمله دوم، فاء جزا حذف شده است و تقدیرش چنین است: «فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا أَخَذَهَا وَإِنْ لَا يَجِيءُ فَاسْتَمْتَع بِهَا». ابن مالک در مجموع، در کتاب «شواهد التوضیح» به ۸۲ حدیث و در کتاب «شرح التسهیل» به ۲۱۱ حدیث استشهاد کرده است.

۳- احتجاج به کلام عرب

کلام عرب، سومین منبع شواهد نحوی است که به دو قسم شعر و نثر تقسیم می‌شود. از آنجا که گاهی ضرورت‌های شعری در اشعار عارض می‌شود، تا زمانی که شواهد نثری در تحکیم درستی آن وارد نشده باشد، علمای نحو با نظر شک و تردید به آن نگاه کرده و بدان استشهاد نمی‌کنند. شعرا از دیدگاه نحویان شش طبقه‌اند: ۱- جاهلیان ۲- مخضرمان ۳- متقدمان یا اسلامیان ۴- مولدان ۵- محدثان ۶- متأخران

بصریان، طبقه اول و دوم را قبول داشته و به اتفاق به شعر آنها احتجاج می‌کردند، در حالی که به شعر شاعران طبقه سوم و چهارم بسیار کم توجه داشته و بقیه شاعران را اصلاً مورد احتجاج قرار نمی‌دادند. آنان [به لحاظ بازه زمانی هم]، در استشهاد به کلام عرب، تا اواخر عصر اموی اکتفا نموده و تنها از قبایل اصیلی که زبانشان در اثر ارتباط با عجم‌ها دچار تباهی و فساد نشده بود، شاهد می‌آوردند؛ چرا که در نظر این گروه، پایه و اساس هر چیز، سماع بود، به همین سبب به بادیه‌ها و صحراها می‌رفتند، تا با اعراب اصیل هم سخن شده و مستقیماً از خود آنها بشنوند (شعبان، ۲۰۰۹: ۱۰۵-۱۰۶).

اما کوفیان- برخلاف بصریان که فقط به شعر طبقه اول و دوم «و به طور نادر به شعر طبقه سوم و چهارم» احتجاج می‌کردند- شعر شعرای اسلامی و مولدان (شاعرانی که در

دوره اسلامی متولد شده‌اند نه در دوره جاهلی) را هم در کنار شاعران دو طبقه اول از مصادر و منابع مورد بحث خود قرار داده و بسیاری از قواعد نحوی خود را بر اساس آن پی‌ریزی می‌کردند. آنان همچنین از زبان و لغت قبایلی که اهل بصره از آن‌ها اجتناب ورزیده‌اند نیز شاهد آورده‌اند؛ به همین جهت ریاشی در مفاخره بصریان چنین گفته است: «ما لغت را از بدویان خالص اخذ کردیم و کوفیان آن را از اعراب شهرنشین آموختند»^{۳۶} (همان: ۱۰۷).

۳-۱- موضع ابن مالک نسبت به کلام عرب

ابن مالک از نحویان قرن هفتم است که خود، عصر استشهادات را درک نکرده بود، بلکه سماع او از عرب، بصورت غیر مستقیم و از طریق مطالعه بود. به همین سبب وی، به طور غالب، شواهد خود را با عبارات زیر آغاز کرده است: «من ذلك قول بعض العرب من رواية سيويه»، «وهو مثل ما حكى يونس من قول العرب»، «منه قول بعض العرب»، «من ذلك ما حكاه الأزهري من قول بعض العرب» و «حكى السمازي عن الأعرابي» و ...

ابن مالک نیز - چون کوفیان - از زبان و لغت قبایلی که اهل بصره از آن‌ها اجتناب ورزیده‌اند، شاهد آورده است؛ از جمله قبایل لخم و قضاعه. به همین سبب ابوحنبل - اندلسی^{۳۷} بر او ایراد گرفته و می‌گوید: «ليس ذلك من عادة أئمة هذا الشأن» (عبدالعزیز، ۱۹۹۵: ۱۰۷). علاوه بر این، حافظه قوی او را در استشهاد به اشعار تشجیع کرده، چنان که وی از سویی شعرای طبقات سه‌گانه جاهلی، مخضرمی و اسلامی را مورد استشهاد قرار داده است، همانطور که عموم نحویان بر این اساس عمل می‌کردند و از سوی دیگر، در تایید و تثبیت شواهد شعری طبقات سه‌گانه، شواهدی از شعر شاعران مولد همچون بشار بن برد، سید حمیری، ابوالعطاء السندی، ابوالعتاهیه و کمیت را نیز مورد استشهاد قرار داده است (همان: ۱۱۷). رافعی در این باره می‌گوید: «هیچ یک از متاخران در استفاده از شواهد شعری و حفظ آن‌ها، همچون ابن مالک مشهور نیست» (الرافعی، ۱۹۹۷: ۳۰۴/۱). ذهبی نیز می‌گوید: «اشعار عربی که ابن مالک به عنوان شاهد به آن‌ها استناد کرده، موجب تعجب و شگفتی ائمه نحو قرار گرفته است و این سوال را در ذهن آنان به جای گذارده که ابن مالک این شواهد را از کجا آورده است؟» (همان: ۳۰۵) در ذیل به

نمونه‌هایی از شواهد شعری ابن مالک اشاره می‌شود:

۱- جمع فاعل و تمییز: ابن مالک جمع فاعل و تمییز را جایز می‌داند، وی در الفیه در این باره چنین آورده است:

وَجُعُ تَمِييزٍ وَفَاعِلٍ ظَهَرَ فِيهِ خِلَافٌ عَنْهُمْ قَدِ اشْتَهَرَ^{۳۸}
(ابن مالک، ۱۹۹۰: ۱۴/۳)

او برای اثبات عقیده خود بر بیت زیر احتجاج کرده است:

والتغليبيون بنس الفحل فحلهم فحلاً وأمهم زلاءً منطبق^{۳۹}
(همانجا)

شاهد در این بیت «بنس الفحل... فحلاً» است که در آن فاعل ظاهر «بنس» (الفحل) و تمییز «فحلاً» در یک جمله با هم آورده شده است.

۲- «إن» در مقام حرف جواب: در اینکه «إن» می‌تواند حرف جواب به معنای «نعم» باشد، اختلاف نظر است. ابن مالک معتقد است که «إن» می‌تواند حرف جواب باشد. وی، در اثبات عقیده خود بر بیت زیر احتجاج کرده است.

بَكَرَ الْعَوَاذِلُ فِي الصَّبْوِ ح يَلْمَنِي وَالْوُمُوهُنَّ
وَيَقْلُنَ شَيْبٌ قَدْ عَلَا ك وَ قَدْ كَبُرَتْ فَقُلْتُ إِنَّهُ^{۴۰}
(همان: ۳۲-۳۱)

شاهد در ابیات فوق «فقلتُ إنّه» است که در آن «إن» عمل نکرده و به عنوان حرف جواب به کار رفته است. ابن هشام در تفسیر ابیات فوق گفته است که حرف «هاء» بعد از «إن» به سبب سکت نیست، بلکه ضمیری است که به واسطه «إن» محلاً منصوب به شمار می‌آید و خبرش حذف گردیده که تقدیرش چنین است: «إنّه كذلك» (ابن هشام، بی تا: ۴۹/۱). ابن مالک در کتاب «شرح التسهيل» به ۲۴۵۱ شاهد شعری و در «شرح الکافیة الشافیة» به ۸۹۷ بیت احتجاج کرده است.

۵- نتیجه

۱- آنچه ابن مالک را در میان دانشمندان علم نحو ممتاز می‌سازد، عدم تقلید محض

- وی از مکاتب نحوی است. او در تدوین قواعد نحوی، تنها به تقلید کورکورانه از قدما اکتفا نکرده، بلکه خودش نیز در برخی از مسائل، آرای منحصر به فردی ارائه می‌دهد.
- ۲- ابن مالک با جمع آرای مکاتب سه‌گانه بصره، کوفه و بغداد، تا حدودی توانسته است به اختلافات علما بر سر مسائل نحوی پایان دهد.
- ۳- ابن مالک با روش کوفیان به بررسی آرا و نظرات بصریان پرداخته و از طریق نقل، به نتایج مکتب بصری رسیده است.
- ۴- ابن مالک از پیشروان جنبش استناد به حدیث در پی‌ریزی قواعد نحوی محسوب می‌شود و از نخستین کسانی است که در تدوین قواعد نحوی، احادیث را مبنای قیاس قرار داده است؛ چرا که وی از حدیث‌شناسان سرشناس روزگار خود بوده است.
- ۵- او گذشته از اینکه در شکل‌گیری قواعد نحوی به احادیث استناد می‌کند، خود نیز برای رفع مشکل اعرابی برخی احادیث و اثبات صحت و سقم آنها، وجه‌های اعرابی مختلفی را بیان می‌کند.
- ۶- ابن مالک به حق، قرآن را فصیح‌ترین انواع نثر دانسته و در استخراج قواعد نحوی، آن را در رأس منابع خود قرار داده است؛ در حالی که نحویان پیش از او، تنها در ظاهر سخن، قرآن را یکی از اساسی‌ترین منابع در وضع قواعد نحوی خود برشمرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «قد خبیع» همان «دَخَلَ فِي» است که منظور شاعر وارد شدن در قبر است و «خبعا» واژه‌ای متشکل از چهار حرف «الخاء، الباء، العين و الف اطلاق» است که به حساب جُمْلِ مجموع «خبیع» - اگر الف اطلاق حساب نشود- ۶۷۲ خواهد بود و جمع این عدد با الف اطلاق، رقم ۶۷۳ را شکل می‌دهد.
- ۲- حروف ابجد و حساب جمل، مخصوص الفبای عربی است که مجموعاً ۲۸ حرف است. در این حساب، هر حرف دارای عدد و رمز معینی است که به اصطلاح امروز می‌توان آن را کُد آن عدد نامید. بر اساس کد حروف ابجد، حرف «ع» برابر با هفتاد و حرف «ه» برابر پنج است که مجموع «عه» ۷۵ می‌شود و «ابن عه» یعنی کسی که ۷۵ سال عمر کرده است.
- ۳- ابن مالک بعد از ۷۵ سال عمر، به سال ۶۷۳ هجری به خاک سپرده شد.
- ۴- لابن مالک في النحو طريقة سلکها بين طريقي البصريين والكوفيين فإن مذهب الكوفيين، القياس علی الشاذ ومذهب البصريين: اتباع التأويلات البعيدة التي خالفها الظاهر وابن مالک يحکم بوقوع ذلك

- من غیر حکم علیه بقیاس ولا تأویل، بل يقول إنه شاذٌ أو ضرورة.
- ۵- گاهی عطف بیان و متبوعش هر دو نکره‌اند، همچنان که گاهی هر دو معرفه‌اند.
- ۶- کسانی که قبل از مهاجرین، خانه گزیدند و ایمان آوردند.
- ۷- ویجوز عطف عاملٍ حُذِفَ وَبَقِيَ معمولهٌ علی ظاهرٍ یجمعهما معنی واحد.
- ۸- اگر روزی زنان زیبا، خودنمایی کرده و ابروان خود را کمانی کنند و به چشمانشان سرمه کشند.
- ۹- هذا الَّذی ذَكَرَهُ فِيهِ مَذْهَبَانِ خَلَطَهُمَا ابْنُ مَالِكٍ وَرَكَّبَ مِنَ الْمَذْهَبَيْنِ مَذْهَبًا ثَالِثًا.
- ۱۰- صلة الف ولام موصول باید صفت صریح باشد و در آمدن الف و لام موصول بر فعل معرب (فعل مضارع) کم است.
- ۱۱- تو داوری نیستی که حکمش مورد پسند مردم باشد و نیز نژاده، خردمند و صاحب نظر نیستی.
- ۱۲- وهذه طريقة المحققين وهي أحسن الطريقتين.
- ۱۳- الكلام العربي الفصيح المنقول النقل الصحيح الخارج من حد القلة إلى حد الكثرة.
- ۱۴- إن القرآن الكريم أعرب وأقوى في الحجّة من الشعر.
- ۱۵- القرآن محكم لا لحن فيه ولا فيه شيء تُتكلّمُ العربُ بأجود منه في الإعراب.
- ۱۶- إذا جوّزنا إثبات اللغة بشعر المجهول فجواز إثباتها بالقرآن أولى.
- ۱۷- ولولستون (*Vol finnieston*) یکی از نظریه پردازان لغات سامی است که برخی از آرای او در زمینه زبان‌های سامی در کتاب «تاریخ اللغات السامیة» آمده است.
- ۱۸- اگر قصد مسافرت داشتند، برای آن توشه‌اش را مهیا می‌ساختند.
- ۱۹- آنگاه که بنده‌اش زکریاء رحمت پروردگارت را یاد کرد. در شرح التسهیل ابن مالک جلد ۳ صفحه ۱۱۸ و در شواذ ابن خالویه صفحه ۸۳ از یحیی بن یعمر، در «المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها» اثر ابن جنی (جلد ۲ صفحه ۳۷) و در «الکشاف زمخشری» (جلد ۲ صفحه ۵۰۲) واژه «عبد» به عنوان فاعل مرفوع شده است، هر چند دیگر نحویان و قاریان، آن را منصوب و مفعول قرائت کرده‌اند.
- ۲۰- اگر در مفردات جمله، مفعول به باشد، یکی از این سه (طرف، مصدر، جار و مجرور) نایب فاعل واقع نمی‌شود، البته گاهی خلاف آن نیز دیده می‌شود.
- ۲۱- برای من شایسته است که بر خدا جز سخن حق نگویم.
- ۲۲- قد سلم النحاة بأفضلية القرآن الكريم وقراءاته مصدراً موثقاً من مصادر الاستشهاد في النحو، لكن موقفهم من القرآن اختلف بين النظرية والتطبيق، فهم من حيث المبدأ مقتنعون بأن كل ما ورد أنه قرئ به جاز الاحتجاج به في العربية، ولكنهم حين بدأوا التطبيق والتقييد خالفت كثرة منهم هذا المبدأ.
- ۲۳- أما القرآن فكل ما ورد أنه قرئ به جاز الاحتجاج به سواء أكان متواتراً، أم أحاداً أم شاذاً.

- ۲۴- هذه القراءات كلها صحيحة، ومروية ثابتة عن رسول الله وليكل منها وجه ظاهر حسن في العربية ...
- ۲۵- القرآن و القراءات حقيقتان متغايرتان، فالقرآن هو الوحي الممثل على محمد (ص) للإعجاز والبيان والقراءات: اختلاف الفاظ الوحي المذكور في الحروف و كفيتهها من تخفيف و تشديد وغيرها.
- ۲۶- اوج منع كتابت حديث، برای نخستین بار در زمان خلیفه دوم صورت گرفت. آنگونه که در کتابهای معتبر اهل سنت آمده است، زهری از عروة بن مسعود نقل می‌کند که خلیفه دوم تصمیم گرفت احادیث نبوی را جمع آوری نموده و بنویسد. از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نظرخواهی کرد، آنان این کار او را مورد تشویق و تأیید قرار دادند. ولی خلیفه دست نگه داشت و یک ماه درباره آن فکر می‌کرد تا این که روزی گفت: می‌خواستم روایات نبوی را جمع‌آوری کنم، اما به یاد آوردم که اقوامی پیش از شما کتاب‌هایی نگاشتند و سخت بدان مشغول شدند و در نتیجه، کتاب آسمانی خویش را رها ساختند. به خدا سوگند من هیچ گاه کتاب خدا را به چیزی آمیخته و مشوب نمی‌سازم (ابن عبدالله عبدالبر القرطبي، بی تا: ۷۷/۱).
- ۲۷- اعتمد الفراء الحديث واحتج به في النحو واللغة احتجاجاً مباشراً.
- ۲۸- إن أبا علي الفارسي سبق ابن خروف في الاحتجاج بالحديث والاستشهاد به في مسائل اللغة والنحو والصرف.
- ۲۹- كان ابن مالك من الأئمة في الاطلاع على الحديث.
- ۳۰- وتعمق ابن مالك في دراسة الحديث، واستكثر من معرفته.
- ۳۱- ای کاش زمانی که قومت تو را بیرون خواهند کرد، زنده باشم.
- ۳۲- پس از «لولا» و در قسم صریح (واژه ویژه قسم) به طور غالب حذف خبر واجب است.
- ۳۳- قوم تو هنوز آثار کفر از دل‌هایشان بیرون نرفته است (قوم تو تازه مسلمانند) اگر چنین نبود کعبه را بر پایه‌هایی که حضرت ابراهیم نهاده بود بنا می‌کردم.
- ۳۴- هرکس کار خیری انجام دهد، پس خدا آن را پاس می‌دارد، اما پاسخ بدی را به بدی دادن، نزد خداوند شبیه هم است.
- ۳۵- همانا تو اگر وارثان خود را دارا و بی نیاز بجا گذاری، بهتر است از آن که فقیر و محتاج بجا گذاری.
- ۳۶- نحن نأخذ اللغة عن حَرَشَةِ الضَّبَابِ وَأَكَلَةِ الْبِرَابِيعِ، وَأَنْتُمْ تَأْخُذُونَهَا عَنْ أَكَلَةِ الشَّوَاذِيرِ وَبَاعَةِ الْكُوَامِيخِ. حَرَشَه: جمع حارش، حرش الضَّبَّ: سوسمار را صید کرد. البرابيع: مفردش يربوع بر وزن يَفْعول، حیوانی شبیه موش است که اصطلاحاً جَرَبوع (به فتح جیم) خوانده می‌شود. شواذیر: جمع شیراز بر وزن دینار که شیری صاف و غلیظ است. الكواميخ: جمع کامخ، معرب کامه فارسی، نان خورش (فیروز آبادی، ذیل ماده‌های حرش، یربع، شیزر و کمخ).

- ۳۷- ابوحنیفان با این سخن خود به ابن مالک طعنه زده و به سبب گرایش وی به مکتب کوفی بر او ایراد گرفته است؛ چون که خود ابوحنیفان، بصری مکتب است.
- ۳۸- در با هم آوردن تمیز و فاعلی که اسم ظاهر است، میان نحویان اختلاف نظر مشهوری وجود دارد.
- ۳۹- مردان قبیله تغلب از جهت مرد بودن، بد مردانی هستند و مادرشان نیز لاغرترین بوده و پوشنده شلوار ستبر و لایه دارند.
- ۴۰- زنان سرزنشگر، صبحگاهان مرا سرزنش کردند و من نیز آنان را سرزنش کردم، آنان به من می‌گفتند: مویت سپید گشته و سال خورده شده‌ای، من در پاسخ گفتم: آری چنین است.

منابع

القرآن الکریم.

- ابن عبدالبر القرطبی، أبو عمر یوسف، جامع بیان العلم وفضله و ما ینبغی فی روایتہ و حملہ، دار الفکر، الطبعة الأولى، د.تا.
- ابن عقیل، بماء الدین، شرح ابن عقیل علی ألفیة، طهران، مؤسسة الصادق، الطبعة الأولى، ۱۳۷۵هـ.ش.
- ابن مالک، محمد، الخلاصة فی النحو، السعودیة، جامعة الملك، ۱۹۵۷م.
- _____، تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد، مکه، المطبعة المیریة، الطبعة الأولى، ۱۳۱۹هـ.ق.
- _____، شرح التسهیل، بغداد، مطبعة العانی، الطبعة الأولى، ۱۹۹۰م.
- _____، شواهد التوضیح و التصحیح لمشکلات جامع الحدیث، القاهرة، دار الکتب المصریة، د.تا.
- ابن هشام، جمال الدین، أوضح المسالک إلی ألفیة ابن مالک، بیروت، مکتبة العصریة، د.تا.
- الحدیثی، خدیجة، الشاهد و أصول النحو فی کتاب سیویہ، الكويت، جامعة الكويت، ۱۹۷۴م.
- _____، موقف النحاة من الاحتجاج بالحدیث، العراق، دار الرشید، ۱۹۸۱م.
- خوأم، ریاض، الاستدلال بالأحادیث النبویة، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولى، ۱۹۹۸م.
- الرافعی، مصطفى، تاریخ آداب العربیة، مصر، مکتبة الإیمان، الطبعة الأولى، ۱۹۹۷م.
- الزجاج، ابو إسحاق، معانی القرآن و إعرابه، القاهرة، دار الحدیث، الطبعة الأولى، ۱۹۹۴م.
- الزمخشري، محمود بن عمر، الکشاف، الرياض، مکتبة العبيکان، ۱۹۹۸م.
- السبکی، تقی الدین، طبقات الشافعیة، القاهرة، مطبعة الحسینیة، د. تا.
- السیوطی، جلال الدین، همعاهوامع فی شرح جمع الجوامع، بیروت، دار الکتب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ.ق.
- _____، الإتقان فی علوم القرآن، مصر، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۷۴م.
- _____، الاقتراح فی اصول النحو، هند، حیدرآباد دکن، الطبعة الأولى، ۱۳۱۰هـ.ق.

- _____، *البهجة الممرضية في شرح الألفية*، قم، دار الحجره، الطبعة السابعة، ١٣٨٧ هـ.ش.
- شعبان، خالد سعد، *أصول النحو عند ابن مالك*، القاهرة، مكتبة الآداب، ٢٠٠٩ م.
- الصّبّان، محمّد بن علي، *حاشية الصّبّان على شرح الأشموني*، مصر، المكتبة التوفيقية، د.تا.
- عبد العزيز، محمد، *القياس في اللغة العربية*، بيروت، دار الفكر العربي، الطبعة الأولى، ١٩٩٥ م.
- العكاوي، رحاب خضر، *موسوعة عباقرة الإسلام في النحو واللغة والفقّه*، بيروت، دار الفكر، ١٩٩٣ م.
- الغرناطي الأندلسي، ابوحيان، *ارتشاف الضرب من لسان العرب*، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الأولى، ١٩٩٨ م.
- فجال، محمود، *الحديث النبوي في النحو العربي*، رياض، أضواء السلف، الطبعة الثانية، ١٩٩٧ م.
- الفراء، أبو زكرياء، *معاني القرآن*، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، الطبعة الثانية، ١٩٨٠ م.
- الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب بن محمد، *قاموس المحيط*، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، د.تا.
- المقري، أحمد بن محمد، *نفتح الطيب من غصن الأندلس الرطيب*، مصر، مطبعة السعادة، د.تا.